

۹۷۲۵ / ۲

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم و تم بحمده

کیفیت سلسله انساب جد پدری و جد مادری میر نیا و الدین
حسین خان بهادر بن میر بهادر الدین حسین خان بهادر و عروج
تخلص بن میر نور الدین حسین خان مخاطب به میر نیا و الدین
حسین خان ثانی رنگین تخلص بن میر نیا و الدین حسین
خان گلان بن قاضی سید محمود خان بن سید محمد خواجه
سبزواری بن سید محمود بن سید یوسف نیا و الدین
رحمة الله علیه چنانچه سید یوسف نیا و الدین در عهد
شاه جهان بادشاه به جمعیت پانزده هزار سوار و به
خدمت جز به مامور بودند بعد سید محمود پسر ایشان
نیز به همین جمعیت و خدمت سراسر افرایز بودند بعد انتقال
سید خواجه سبزواری بموجب فرمان و دستخط
و مهربی عالمگیر پادشاه به منصب قضا حنا ز باقی کیفیت
قاضی سید محمود خان و عترت و قدس سره در ادراک

آئینه نوشته شد پوشیده ماند که جناب مولوی محمد
 نورالدین قدس سره خلف امجد حضرت شاه نظام الدین
 جد مادری والده میر بایزید الدین حسین خان مهر حرم مروج
 تخلص والد میر رضا و الدین حسین خان بیا در محراب این
 سلور است مدتی است که سموره و بلخی زیر سایه اقامت
 اوست شبهره شیخش عالمگیر است و مستفیض
 ارادش سلطان و وزیر ذراتش در جامعیت کالات
 ظاهر و باطن منعم الوقت احدی باین جمعیت
 علم و عمل و ظاهر و باطن و اشتیاق و اعتبار بر نهاده
 و نوچی که شبهره شیخ و جذب قلوب در حضرت
 مولوی معائن شده از احدی استماع نیافته
 آستانش سیده گاه سلاطین و امرای نظام و ابر
 دانش محراب ببادت اولیای کرام نظرات عنایت
 حضرت شیخ الاسلام قدس سره در حق او آنقدر
 متواتر بودند که از حد عاشقانه و معشوقیه در گذشت
 و جواذب مرشدان در باره او آنچنان
 متکثر بودند که کوئی آفتابی خطوط شامی فرو نشسته
 بحکم ذکر المبوب محبوب درین مقام باره از احوال
 مرغان مال حضرت شیخ الاسلام و المسلمین نظام الحق

و الحقیقه و الدنیا و الدین قدس سره نوشته میشود سلطان
 المشایخ امینا است و ثانی نظام الدین اولیا از ابتدای
 ظهور اسلام درین ملک دکن بیچ شیخی باین جلالت
 شان و سمو مکان و نباهت قدر و مدارت صدر و عملو
 بمنزمت و سمو فطرت و عبور مقامات ولایت و عروج
 سارج کرامت و تشریف بقرب الهی و تفوق کمال آگاهی
 و نور علم و فضایل و جمیع محاسن و فوائد و اشتغال
 مکارم اخلاق و احتوائی مراسم و اشتیاق و اعتسای
 صیت مشیخت و اتمامی فضل فضیلت سرکشیده در مراتب
 کمال یگانه در مقامات تکمیل منفرد امصار علم را
 با عمل جمع نموده و جذب را با سلوک یکجا فرموده زبان
 عالیان از شرح او مافش معترف تصور لسان اقلام
 از تحریر مناقب او مقرر تنویر و الایش بوساطت حضرت
 شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس
 سره به صدیقی اکبر رضی الله عنه نقیثی میشود و وطن
 شریف قصبه نکر اوون از مضامینات لکنه که از بلا غلطیه
 خط پاک پورب است در حدود سنه احدی و
 سبعین و الف درین عالم غرامیده در جمعی از ده سالگی
 از وطن مهاجرت کریمه به دار الخلافه دلی و این جا

۹۷۲۵

تجلیل علوم عقلی و نقلی کمر همت بر بسته در اندک مدتی
بهین سوابب عنایت الهیه فراغ حاصل نموده سرآمد
علمای متحول و منقول گشت چون آثار عنایت از لیه
در آن منظور نظر کبریا نمایان بود قاید توفیق آن
جناب را بخدمت سراسر مکرمت حضرت قدوة الاولیاء
الله حضرت شاه کلیم الله حشمتی و طوی

پیرایه تحریر میبوشد رسالت و بشریت
آن زبدة المکملین مشرف گردانید از آنجا که
جناب حضرت شیخ صاحب عزم مبنی و مالک همت
ارجمند بودند قدم سخی در راه سلوک محکم گذاشته
مستمر آن ساعد الجهد الجهد مشغول به تصفیه باطن
شدند در ایامی که حضرت شاه کلیم الله آنجا ب
را بزرگ جبر ارشاد فرمودند درین شدت سربازی
شاهجهان آباد که از طبقه زمر میر باح میگردید
رنگ در ایامین نشسته مشغول بذكر می شدند و
از صدقات ضربات قوی که در آن ذکر تعبیه کرده
اند تا سینه غرق رنگ می گشتند قوت سالی را
ملاحظه باید کرد که از نیم شب تا دم صبح علیه التواتر
والا تعال بلا تفاوت و الا بفقال دو پاس کامل

جهر می فرمودند از مقولات مشرف است که فامده
که در ذکر جهر یا فتم در هیچ چیز نیافتم اگر نماز
بگذارد کم از هزار رکعت میخواندم و چون ختم
قرآن شده ختم در شبانه روزی
نخستینم و هرگاه توفیق با سماء الله می نمودم کمتر
از یک بار نمی خواندم اما فامده که در ذکر جهر یا فتم
در هیچ عبادت نیافتم بعد از تمام مراتب کمال و تکمیل
بنیاد خلعت فاخرة خلافت جامع زینب شده
رضعت بلا دو کن یافتند و از دلی برآمده به سبب
هجوم مریدان و متفقدان که در هر قصبه و قریه از
بلا دو کن اثر و عام می نمودند در مدت معتد دارد
او رنگ آباد شده رحل اقامت انگذند و این بلع
طیبه را بنزد ملوک اجلال رشک بیت الشرف
آفتاب ساختند و تا آخر عمر گرامی در همین بلع ماند
آرای ارشاد و تلقین بوده علم عالم را از فیوض ظاهریه
و باطنیه بهره با بخشیدند هر روز جمعه بعد نماز مجلس
سماع منعقد میگشت که مهبط انوار ازلی می بود -
ارباب حاجات اضافت مرادات خود در آن
وقت خاص که از سرتاپا مورد اجابت دعوات

بود عرض میکردند و هر یکی به مطلب خود فایز می شدند
 در مبارک قحط باران به مرتبه افتاد
 که مورد تلخ و حیران و انسان مشرف به هلاک گشتند
 عزیز از بار بابان حضور استغفار نمود فرمودند روز
 سماع التماس نماید آن عزیز در حالت سماع و وجد
 سر و پیشانی و از اثر توجیه گرامی در عین مجلس نزول
 باران رحمت و سیرابی گشت زار و داد آن عزیز
 سرور شده برادر خود که مراد صلی بود رسید در ایامی
 که آنجناب در غولاب و قلع است از مضامین و کن
 بودند جو که زنی که پیشوای پانفسد چوکی بود فرد آورده
 قاعده او بود که تمام روز به گواره می خسید چون درین
 و حال کینای آفاق بود سید بیگ نامی از مریدان
 آنجناب به قریب تماشا آنجا رفت و آنقدر بهش و
 حواس در راه او باخت و مدتی گذشت که باین شریع
 حال از ادراک خدمت حضرت شیخ محروم ماند
 روزی به بنجاب
 جات حاجتمندان
 بود آمد فرمودند شمارا چه شده است که باین حالت
 رسیده اید و از ملاقات با هم دست کشیده اید اگر
 در وی داشته باشید چرا ایمانی گویند شاید از

شفای فضل ایندی بد سیری بظهور رسیده
 بیگ صورت ما چرا مفضل بوی رسانید و بعضی
 یاران حاضر باش را بر آن آورد که چون حضرت
 برای سیم بر آیند بوی و تقریب بر سر آن جوگی
 باید آورد که از برکات نظر هدایت اثر در طریقه اسلام
 آمده به و اصلت من گراید اتفاقاً آنجناب بعد دو
 سه روز به سیر برگشتند یاران با اتفاق مصطفی
 آنجناب را بر سر آن جوگی رسانیدند و آنحضرت
 در آن مجمع کثیر که بسیار از بنود متقدم جمع شده
 بودند آمده نشستند در بین ایشان شخصی چند گلهای
 گلاب حاضر ساخت فرمودند بمقتضای تقسیم نمایند هر یکی
 گرفت چون فوت آن زن که رسید با احتمال سحر
 و انسون ابا کرد آنجناب نگاه بباد کرده روانه
 شدند و بیرون آن مجمع آمده به سید بیگ
 مراد صلی العباس نزد مشورت
 خود برد که فضل آبی کار خود تمام کرد و هیچ آن جوگی
 کو چیده بسته کرد و نزول نمود سید بیگ به اختیار
 حرایان با نجات که باری دو چار شد پرده تنگ
 و عار را در دیده از مکان خود بر جبهت دو سمت

سید بگ گرفت و درخواست کرد که مرا بکنور شیخ
بر سید بگ اورا به بارگاه عالی آورد و به تلقین کلمه
اسلام مشرف شده سراز ملالت کفر بیرون کشید و
فورا در همان مجلس مقدس کلام به سید بگ بست و
ماشق بر مال محرق کایا بگشت پانصد جوگ که همراه
او بودند با سماع این خبر مسلح و مستعد شده به جنگ
آنحضرت پیش آمدند مردان حضور هم بهزم مقابل خود
را به سلاح آراسته بودند که آنحضرت همه را یک سو
بر کرده خود تن تنها بیرون دروازه سکن خود آمد نشستند
همین که این جامعه کفار مقابل شدند
منظر خریب و دود کس که متذلل همیشه و مورد نگاه
مبارک بودند بیرونش افتادند و بعد اتفاق به شرف
اسلام مشرف شدند آن روز روز عظمی بود که مردان
حضور جان در قالب از خوف این هنگامه هوش و با
نداشتند و بقیه بیف نگاه بهزم کشتن سید بگ
قادر با حجتند اما حقا و حمایت آنجناب اورا از شر و کید
این اعادی مومن و مصلون داشت روزی عرس
یکی از اولیاء بود و ذاکران در مجلس معطی حاضر و
خواندن اشعار عربی مامور بودند عزیزی از اهل مسلم

۹
دارد شد و در شوی از ان اشعار عربیه و خلی نموده به
آنجناب به مباحثه علمی پیش آمد چنانچه دو سئو درجه
جواب می فرموده چون دیدند بر سر کجی است و
الزام دادن همان بسید از اخلاق کریمه خود یافته
لذا یاد فرمودند که حالا وقت سماع و هنگام استغاضه
و انتفاع است نه وقت مباحثه و انتفاع باین حسن
کلام سر رشته جدال پیاپی اورا قطع نموده سماع
شدند درین اثنا نام وی از و استغفار فرمودند گفت
عبد الغنی فرمودند با فقره او در
جواب گفت عبد الله گفتند خوب همین اسم خواهد بود
بعد از آنکه فرمودند روز بار بکنور آمد آن جناب به
مقتضای اخلاق کریمه زبان بامتد از کشاده
فرمودند آن وقت مجلس سماع گرم بود اشتغال با مور
زاید از موجب ترک ادب بود حالا آن شب
را نقل کنند تا بقیه فهم خود جوابی گفته آید عرض کرد
که من باین وقت از جواب صلی تشفی یا نعم اکنون
برای استغفار تقصیر آمده ام آنجناب متنبهانه گفتند
آن روز نام خود چه گفته بودند گفت عبد الله فرمودند
اگر از من ب پرسید نام شما را عبد الغنی و نه عبد الله

نام شما فلان است و در آن محله می باشند و فلان خان
 آمد آن عزیز با سماع حالات ما خیمه به گفت در آمد و
 بی اختیار سر به سجده و اعتقاد می هم رساند که شرح
 آن توان داد و می گاه می که نواب آصف جاه با فوج
 قلی شکسته عالی که هنوز از گریز اگر بر بند وستان
 بود و بیارزت بارز خان که با فوج
 کثیر و لشکر عظیم آمده بر مقام شکر کیمیه که از برکنات
 صوبه برابر بالا گھاٹ است تلافی فتنه نمود و آن
 جناب از لشکر آصف جاه بودند نواب بنجاب فیض آب
 آمده مراتب الحاج و زاری در باب تو جهی برای نفع
 خود می نمود از زبان الهام بیان بر آمد و سبحانه و تعالی
 است که ترا نفع و غیره می گرامت فرماید نواب
 عرض کرد که باین فوج قلیل مقابل چنین افواج عظیمه
 نمودن و باز منتظر نفع بودن هیچ وجه ترین عقل نیست
 هر چند نفع داد آتی است اما امتی می خواهم که تسلی
 دل شود اندک تا مل فرموده گفتند که پس فردا روز
 پنجشنبه بر خیمه های سرکار شما پنجه ضدل نمود خواهی شد
 همین ملاست نفع شما است چنانچه روز موعود بیخ خیمه
 منیر و کبیر از مسرکار نواب ماتی بود که مزین به نقش

پنجه ضدل نشد همان الله قوت نعمت شیخ این
 جا ملاحظه باید کرد مکارم اخلاق آن نایب صاحب
 خلق عظیم به مرتبه بود که با وضع شریف و غریب و
 بخیف با آن آفتاب کیان می تابست و بر که از منیر
 و کبیر رفعت و فقیر می آمد به تعظیم قامت
 بیاد است می آراست - نظام الملک بآن ریاست
 دکن در نظر خادمان حضور حکم یک بشری کسان اس
 مباد است روزی یکی از محابان بخدمت سید اسد الله
 نامی که مردان حضور بود آمده اظهار کرد که رفتری ناگذا
 دارم برای شادی تزویج او چیزی از نواب باید
 دلم نید گفتند چون نواب باید تو هم بیاد یاد می
 کن از اینجا که نواب را سرار دست برین آستان
 فیض نشان دایم السجود بود و متواتر و تکرار جبر
 از سادات حضور مسته می گشت بعد عمر سه قلی نواب
 آمد آن شخص نیز آمده به سید اسد الله مرحوم یاد می
 کرد سید نواب را بیان ماجره کرد سفارش نمود نواب
 پنجه و پیه یاد می آن شخص گفت مقصود از سفارش
 صاحب پنجه و پیه نبود که این قدر از هر جا میسر شد
 سید با و از بلند گفت لبس کن از حریر

فواب این کلمه را شنیده به تبسم نمود و به جانب حضرت
 شیخ عرض کرد که من برای شنیدن این کلمه از سید
 دیر و دوانسته پنجه و پیه دانهیدم و الا مقصود من
 داون با نفس دو پیه بود چنانچه با نفه در پیه آن محتاج
 دانهید رسول شریف بود که مهر آن جناب بر دروازه
 جوه مبارک آویزان می ماند هر کس که می آمد بی آن که
 ظاهر کند سفارش موافق مطلب خود نوشته می برد و به
 این عموم سفارش و کثرت صدور رقعات بیچ رقص
 سفارش خالی نه رفته روزی ششوی تسک پنجاه هزار پیه
 بهمان مهر نوشته برود پیش آصف جاه رجوع کرد
 فواب گفت این تسک را نزد من بگذار تا من به جناب
 رفته دریافت کنم و تسک را در جیب فرو گذاشت
 بعد آمدن حضور تسک از نظر مبارک گذرانید فرمودند
 هر چند من نه گرفته ام اما مهر من خود گرفته است
 فواب بعد از خدمت باشد ضیای او پرواخت و مبلغ
 خطری یاد دانهید تسک را پاره ساخت عمر شریف
 اعدای و سبعین بود روز شنبه وقت محو کبیر
 یازدهم ذیقعد و در همین د
 مایه و الف مسلمانی را به صورت هم گذاشته به توحید

آهی مشرف گشتند چون این خبر با رکات رسید
 یکی از اولیای آن حدود مرے به گریان تا سفت
 فرود برو و در همین حال به خبری استیلا یافت دید
 که بزرگی می سراید نظام الدین ولی بود چون به هوش
 آمد و عهد نمود تاریخ سلم برآمد و میر میران فقره
 سلطان الشایخ بود تاریخ یافت آن جناب را پنج
 پسر و بیست دختر بود مبین پور آن جناب شاه
 عباد الدین که جمیع خواجه کاکار خان در جلاله تقدایشان
 بود که از ایشان یک پسر بر وجود آمد حیون صاحب نام
 ددین مرشد الامین مولوی محمد فخر الدین عرف
 فخر صاحب که ایشان را هم یک فرزند منوله شد که
 پسندم قطب الدین قدس سره عرف پیار و خانقا
 و ایشان را نیز یک فرزند غلام نقیر الدین کالعیان
 صاحب که یادگار دودمان نظامیه و افتخار خاندان
 فقریه است بظهور رسید او ساجانه قالی
 بر منارق متعارف و کیا مستطل و اردو سیمین
 شاه کلیم الله که لاولد بودند چهارمین محمد معین الدین
 خان که در استند او علی مبط مقول و مقول و به خطاب
 خانی و جاگیر متعارف بود به مرض فالج ازین عالم حلت

کرد و زیروار مقبره والد ماجد خود پهلوی مرزا
 متبرک حضرت قاضی کریم الدین خان قدس سره مدون
 گردید پنجم غلام بهادر الدین که در عین شباب درگذشت
 اما هفت دختر اولین منسوب به شجاعت خان بهادر شهید
 که در زمان قزاق آفت جاه به نظامت صوبه براری
 پرداخت و از بطن این جیه سه پسر و چهار دختر بوجود
 آمدند محمد اشرف خان و محمد اعظم خان و دختر گلان و
 خرد و هر دو یکی بعد فوت دیگری به شیخ مجید الله
 مخاطب پسر افراز الدوله منسوب شد و دختر میانکه
 با حسن الدین منور از بنا بر شیخ نظام دکنی منسوب
 گردید و چهارمین ناکته او دختر دومین آنحضرت
 منسوب به قاضی کریم الدین خان جد مادری میر بهادر الدین
 حسین خان مرحوم والد میر ضیاء الدین حسین خان
 بهادر محمد این سطور و از بطن این عقیقه سه جیه
 زاده شدند کلاهی منسوب محمد اشرف خان پسر گلان
 شجاعت خان بهادر مذکور و میانکه به نور الدین حسین
 خان مخاطب به میر ضیاء الدین حسین خان تانفی و
 ماجد میر بهادر الدین حسین خان مرحوم
 برادرزاده قاضی کریم الدین محمد خان قدس سره منسوب

بودند و دختر سومین آنحضرت منسوب به قاضی شریف الدین
 محمد خان شرافت تخلص والدۀ میر میر بان و از بطن
 این مستوره سه پسر بوجود آمدند میر عبد القادر و میر
 عسکرم قادر و میر عسکرم محی الدین و سه دختر نیز متولد
 شدند و صبیۀ چهارم آن حضرت منسوب به شیخ حاتم الدین
 برادرزاده آن حضرت و از ایشان فرزندی بوجود
 نیامد پنجم منسوب به میر شمس الدین عرف میر نصاب
 بن شاه مسیب الله ازین عقیقه هم تولد سه بطور رسید
 ششم منسوب به میر زین الدین علی بنه سید قایل خان
 برادر صنی میر تراب علی مخاطب به سید قایل خان بهادر
 غائب جنگ و ازین عقیقه یک دختر متولد شد و به میر
 محمد امین از عشایر دیانت خان مرحوم منسوب گردید
 هفتم منسوب به شیخ احمد حشمتی بنیره شیخ یحیی مدنی
 قدس سره آنحضرت اند و ایشان را نیز
 فرزندی بوجود نیامد تفصیل کوا سید مای آنحضرت
 محمد اشرف خان بن شجاعت خان مرحوم را از بطن
 صبیۀ گلان حضرت قاضی کریم الدین محمد خان قدس سره
 او فرزندی تولد شدند شجاعت علی خان و عسکرم علی
 خان در عین شباب بر در رحلت کردند و از غلام علی خان

یک پسر و غلام حیدر خان و او هم در شباب فوت شد
 و میرفتا و الدین حسین خان ثانی را از بلن صبیله میانکے
 حضرت مرصوف و مغفور فرزند متولد شد نه میر
 بیا و الدین حسین خان و میر قبا و الدین حسین خان و میر
 شاد الدین حسین خان و الدیم و محراب این سطور و میر
 بر حمت ایزدی و اصل شدند و از صبیله کوچکی که به محمد
 امان الله خان منسوب بود و پسر بوج و آمدند محمد
 قمر الدین و محمد شمس الدین و هر دو انتقال کردند و
 مجیب الله خان را از بلن صبیله کلان شجاعت خان
 مرحوم فرزند متولد شد از بلن صبیله خور و یک
 پسر تولد شد و چند ماه در گذشت و احسن الدین
 نور خان را از بلن و دختر میانکے شجاعت خان مرحوم
 دو پسر نور صاحب و افروز صاحب و یک
 تولد شد و میر محمد امین را از دختر میر زین الدین
 مسلی خان سه پسر و یک دختر بوج و آمد میر محمد
 فاضل و میر کامل و میر محمد کافم و محمد معظم خان را یک
 پسر نور الله خان عرفت گسیا بیان و دو دختر بر
 سه انجیب بوج و آمدند و دختر کلان منسوب
 به مولوی منسلح قلب الدین صاحب عرفت پیار صاحب

بن حضرت فقر صاحب قدس سره و دختر خور و منسوب
 به میر محمد فاضل بن میر محمد امین مذکور و میر بهار الدین
 حسین خان را از بلن صبیله شیخ عبد القادر انعام دار
 شاه پور پنج پسر و دو دختر پسر کلان میرفتا و الدین
 حسین خان بهادر یعنی محراب این سطور است و محراب سطور
 را از بلن صبیله شیخ بدر الدین شارح کلیانی و فرزند
 میر غازی الدین حسین و میر سیادت علی و سه دختر
 از ان جلد کلان منسوب بحفید الدین حسین پسر نور المعلی
 بمشیره زاده سید نورالاصفیا که از شارح کبار دکن
 است در شباب فوت شد و دو دختر من و میرفتا و الدین
 حسین خان پسر دوم صبیله منشی محمد فقیه الله
 یک پسر و یک دختر و میر علاء الدین حسین خان پسر
 سوم درین شباب فوت شد و میر علاء الدین حسین
 پسر چهارم که از صبیله سید نور الدین المعلی مذکور منسوب
 است و پنجم میر امام الدین حسین خان بهر و لا ولداند
 و میر قبا و الدین حسین خان مرحوم را یک پسر باسم
 احمد حسین و یک دختر و از یک پسر نذر الدین حسین نام
 یادگار است و میر شاد الدین حسین خان مرحوم ناکند
 انتقال کردند و محمد نور الله خان عرفت گسیا بیان را

از لیلن صبیح سیف الدوله دو فرزند و دو دختر از ان جلد
 بادشاها صاحب نام فرزند خود و دختر کلان فوت شدند
 و قطبی صاحب فرزند کلان و دختر خود با یک پسر محمد وزیر خان
 و یک دختر مرچو و قطبی صاحب و بادشاها صاحب نیز
 صاحب اولاد اند - آدم بر مطلب اصلی جناب حضرت
 مولای محمد فخر الدین قدس سره تولد شریفش بابت
 پنجم رجب الثانی روز دوشنبه سنه احدى عشر و ما به
 الف روداده میر مهران فقره مظلله العالی تاریخ یا نش
 بعد و مول من شعور کریمت بر لبه نخدمت حبیب الله
 خان و مولای محمد جان و دیگر اساتذده وقت تحصیل
 علوم فرمود و در اندک فرصت محیض معقول و منقول
 من لغویت ببرکات انعام علیه حضرت شیخ انوار
 ولایت آثار کرامت از همین بین ادلا مع و ساطع
 بود و توریع و اتفاق و کرم و سخا و صدق و صفات عزت
 و انزاد و قیام لیل و نعل و مراقبه از عادات لغو لیت
 اوست گاهی دو جامه در ملک خود نداشت پس که یکی
 آمد و دیگری کبکی بنشیند و غیر از یک کلمه سیاه بستر و
 بالین نمی گذاشت حال آنکه او سبانه او را با نواع
 نعم ممتاز آفاق گردانیده و سن یازده سالگی بفضایت

فلحت تا خیره خلافت و اجازت از جناب شیخ قامت
 قابلیت آراست و بعد رحلت حضرت شیخ بر سباده
 ارشاد تلقین نشسته دست هدایت به طالبان الهی میداد
 و سبحانه تعالی اشانه علم را با محل و ظاهر را با باطن در و
 توأم آفرید و رسنه اتمین دستین و با به الف عازم
 بلاد هند گردید و در دار الخلافه و علی متعل در
 سکونت انداخت مدتی است که در ان
 دیار کوس مشیقت می نوازند و در تمام هندوستان
 طلقه را دست بگوش خود می اندازند شاه عالم بیاد عالی
 گهر خلد الله ملک را بجناب و لالایش امتقاد و مفرط است
 اگر گاه باستانوش مشرف میگردد و والده ماجده
 بادشاه دست بعبت بند منش داده نواب عماد الملک
 غازی الدین مان بهادر نیز در جنگ متخلص نظام کند که
 شد بهم نخدمت شریفش بعبت نموده و تعاید عزای به
 مدح جناب مرشد خود نظم کرده از ان جلد این ربای
 چشم از رمد فراق شد رنج گرین به آینه دل بزرگ بجران آفرین
 ای چرخ اگر علاج من می خواهی بیک ذره خاک زرد فخر الدین
 و نیز این چند بیت تصفیه
 بهار باغ ولایت جناب فخر الدین که هست مضطرب که نشین باغ نعیم

نخل خشک اگر شعله کار آید کند : و بد به منفر نارس چو خلق او تسلیم
 سعادت است به پیش نعلین آن شخص : بخدا نموده زحل را نیز مره
 کند ز آتش او کسب فهم رای میم : کند ز در که آتش شش عقل لب سلیم
 ز نخل شعله به نیند جلوه طالع : ز لطف او چو نسیمی دزد کجو حسیم
 اگر نقد نظر التفات او بقر : به موج آتش دوزخ کند علم تسنیم
 شیخ علی عرب که یکی از صحابی وقت بود روزی بیکران
 افتاد که قطب این وقت که خواب بود بهان شب میبرد
 امور شد که بلا فایده محمد فخر الدین برد که او قطب وقت
 خود است مسلم رحمت را از خدمت حافظ محمد اسعد
 یکی که چون میخیزد او محمد فی از دیار عرب به دکن نیامد
 سند فرمود در دلی غیر از درس حدیث به کتابی دیگر
 ترجمه نمی نمود از مردمان آن جناب آن قسم مردمان اند
 که از سالیان بوضویش مشاغل نماز و غیره میکنند با این همکارات
 و فعالیت در گرم جوشی و خوش خلقی بعدی سرگرم بود که
 که و مهد و وضع مشرف در تنظیم او کیان اند و او بان
 یکین نوع تا بان تعانیف همه بسکه
 تحریر کشیده از آن جلد است فخر الحسن در انساب اراوت
 و صحبت حضرت حسن غری ، جناب مرکز در و دایت
 امیر المؤمنین صلی کرم الله وجهه به عبارت عربی نظام القایید

و مسلم اعتقاد به عبارت فارسی گاهی به مقتضای جایت
 به یک دو بیت عارفانه بزبان فارسی در نخیست توجیه
 نمود از آن جلد است
 به جذب و وحدت که کند موافقا جاد و کش خانه با شعله طرات
 چون باقی محنت گذارش یافت که پاره از احوال برکات
 اشغال حضرت شاه کلیم الله حبیبی قدس سره نوشته
 می شود لهذا آنچه معلوم گردید درین جا بقل می آید از شایسته
 مشایخ متاخرین است و از اجل اولیای مکملین
 محیط مقول و مقول بود و جامع فروع و اموال در
 حقایق و معارف دستی بالا داشت و در علوم مدارج کرامت
 روائی توحد به افراشت اجدادش یک سهاره
 اشغال می داشتند تعمیر فرمائی کون و مکان او را به
 سحاری تلویب برگاشت بعد فسخ تمیل معلوم
 اراده حرمین مکرین زاد با الله شرفا نمود و عمره
 بلاد نفیس بنیاد سپه کرد و بخدمت شیخ
 یحیی مدنی قدس سره مشرف بعیت شد بعد اخذ فزوان
 نعمت مراجعت به هند ساخت دور شاه جهان آبادیار
 از خانم رخت اقامت انداخت و غیر از ورس کمت
 حایق و ترتیب ارباب ارادت نورزید تفسیر بر

کلام الله بکتاب تحریر کشیده امراد فقر او آن وقت ،
آستانش را سجده گاه خود می داشتند و به توجبات
باطنه اش هر یکی به مطالب دینی و دنیوی غایز می گشت
بیت و چهارم شهر ربیع الاولی سنه ثلاث دارالین
و باب الف عالم قدس خراسیده و در مکان سکونت داشت
مدفون گردید از نتایج طبعش مکاتبی چند که از دلیلی نام
حضرت شیخ الاسلام و المسلمین نظام الدین والدین قدس
سرور و روح نموده یکی از مریدان آن جناب به جمیع آن
پرواخته کتابی ضخیمه ترتیب داده مجلد کرده بود چون
مشریه ایت عالم . دلیل سه منزل تحقیق شده و
مکتوب تبرکات نوشته می شود -

بسم الله الرحمن الرحیم

عالم عارف محب و محبوب فقرامولانا نظام الاسلام
و المسلمین شیخ الطالبین بقایه از فقیر بحر می و هو اسیر
علم شایع همان آبادی بعد از اسلام معلوم نمایند
ملاحظه لطیف و نامه شریف که از غرط اخلاص و محبت
قبلی شده بود در اسعد اوان رسید مرقوم بود که دل
از دنیا و اهل آن کشیده شود الحمد لله و الله شکرین
نعمت بگذارم زبان شرح دهد آن که دنیا را نیک نشاخته

کردن آن گشته . آن که گشته تکلیف خسته شیخ مانده
این عاقله بر زبان نیامیگذا آید -

الهم صفر الدنيا و صفر ما فی عیون عبادك و عظم و کبر جلالك
فی عیون عبادك -

هر که از دنیا ریب الله که اصل حقیقت دنیا از خدا نازل شدن
چون غفلت زدوت و صلت است آنقدر که منقطع از
غیرت است و اصل با دست این اصل کلی است -

فان الوصال عندنا هو الانقطاع عن ما سوا الله

هر چند تجربه اش لا رش این ورق نه جای شرح این آیت
خوب کردند که سه

سفر مجاز موقوف کردند به حقن از خود چپا رک سفری است
نیکو بخود نیای اگر سرخوئی نظر کنی بلکه دل نری تا خود سفر کنی
اما خوب معلوم نیست که اوقات گرامی بگذارم توزیع معروف
است آیا بزرگ عالم مسلمان یاد و نشان و نه ایشان
به حال در ایصال نفعی تجلی نرود که گوشمالی آن تود و الا
امانت الی اهل صفت گیر است والسلام -

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ الاسلامی نظام الحق و الحقیقه و الدین والدین
سلام الله از فقیر مکیم سلام خوانند مکتوب شمار رسید که

مردم در جناب حضرت شامچین سرے بگویند که گشته
شدن مراب می نماید لهذا اخفای اسم شامی کنم و گاهی
نام شامچین را شد و گاه فلان سیاح و فلان میکرم و
نام حقیقی می پوشم و با وفاداری و وطن پناهی میکنم آنهمی منون
کلاکم ای برادر که باشم و چه باشم که کسی را آیدای
بهم یادگفت که ما ابد بگویم مستحق آید و آید که او
و شنام می دهد ما عفو کردیم شنام
بهم عفو کنید و در آنچه جناب شامرا عیب نرسد و کسر
شان نشود همان کنید ما قبول است لیکن پوشیدن
نام اصلا و مطلقا بمن ندارد یعنی تا چهاران رو بروی
من می گویند که حضرت شیخ بیکمی مدتی در سسر
حقایق و معارف نداشته زاهد خشک بود پس من این
آزار چه بگویم - گویم که من مرید فلان سیاح یا فلان
میزدوب یا فلان ارواح هستم این معنی را طریقت
مشایخ بر نمی ناید باقی اختیار بدست شماست ای
برادر چون شیخی مشهور می شود برائے سرفتن و آزار
او طایفه توفیق آزار می یابند و این عادت الله جاری
است در زبان شیخ حضرت سلطان جیو قومی
توفیق آن یافتند که بر سر منبر کعبه مریدان سلطان

جوبد شنام و لعن و لعن یاد می کردند مریدان بخدمت
شیخ نالش کردند که مردم حضرت بر سر منبر و شنام
می دهند ماکشته خواهم شد زمره اند ما عفو کردیم شنام
نیز عفو کنید و این در صحبت بر خوانند
هر که را بگوید احسن بسیار بود هر که را یا نبود و او را بار
هر بر بندد راه ما از دشمنی به به کز باغ مرش بگفتند بخار باد
سرفتن و ساختن ما در روشن است والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال و آسایش ما رفت سالم عاشق ذات شاد شام
معصوم اصحاب و مجدد وجود اسوه ارباب عین و شهود
مرئی الموالی مرلانا نظام القلوب و الاسلام و الحقیقه
والایمان و المعرفت و الاحسان و الدنیا و الدین سلام الله
تعالی از تفسیر است که موجب الزام شریعت و طریقت
و حقیقت باشد معصوم و محفوظ با دای برادر این نامه
دستور العمل خود شناسد و در هر چه مکمل رفت اعتبار
نمایند که فرو گذاشت را در آن مدخل نباشد که موجب
افراط و تفریط نگردد و در وسط از دست نرود و
آن حکام ابدنات نقل میکنم اول آن که مقصود الصیال
خیل است و غیر عبارت است از قنای مایتهب الی الساک

بقا بحق تعالی در قباله اسالک جمیع
مانعیت الله این معنی باید که به نظر همیشه باشد و شرح
این را در متن رفته نمی توانم داد تا نیا آنکه در ایصال غیر
امری مرعی نگردد که الله نباشد که غول غار این شراب
دما را زنگار و شیش خواهد بر آورد و ثالثا آنکه تغیر باس
چندان اعتبار ندارد و سیما در آخر که هر چه پوشد و خورد
آنرا خفا و نقیب باشد اما این که صوفی را از لباس
فقر تنگ و عاری می آید عجب است که شمار انگ می
آید یا آن کس را که شمایش او می رود اگر شمارا
نیک می آید عجب فقر مدح و اگر او را تنگ می آید چرا
پیش او می رود و ترک محبت این قسم مردم چرا
نمی کنند رابعا آنکه اثر دعام خلق موجب شکر الهی
است هر قدر بجوم زیاده شود شکر بسیار بجا باید
آورد که هر کس قدر و قیمت خود نیکو میداند که بچه
می آید و جمع خلق محض فعل و کرم است ازین
تنگ نشوید این دولت همه را میسر نیست خاما آنکه
چون کسی بیعت نماید نمود بیعت اذن ارشاد ندید
و برود خود خناس کند که آن لفظ از عالم دیگر بود
سادما آنکه چون قابلیت بکثرت ذکر و مراقبات و

مشغولیا رسانند مسلم ظاهر هم داشته باشد
آزما مثال بنو سید و الا گویند بکار خود مشغول باشد
سابعا آنکه اگر این قدر دشگاره باشد که جدا بچند
فقر گذران توانید کرد همچنان که مردم بیگانه بگذرانند
همچنان که از جانب بگذرانند و آنچه قوت رسد آن
فقران همراه معرفت نمایند و روزی که رسد آن روز
رافعیت شمارند که در فقر فاقه تاثیر عظیم است
فهمین فهم نامنا آن که سست و حدت و جود را شایع
پیش بر آشنایان بنوا بسید بر زبان آورد بلکه
یا بعضی مریدان که استعداد فهم داشته باشند بر مرز
و ایامی باید گفت اگر فهم ایشان قبول کرد زیاده
واضح باید گفت و الا همان قدر زیاده است تا سقا آنکه
با وضع ملاقات با همه دو تمندان اختیار کنند یا قطع
ملاقات با همه اما بعضی ملاقات و با بعضی ملاقات چیزی
نمیت ماستر آنکه صلح با هندو و مسلمان سازید و هر که
ازین دو فرقه اعتقاد و شیوا داشته
مراقبه تعلیم او کنند که ذکر نیاصیت خود او را بر بقیه
مسلمان خواهد کشید و با غیر معتقد اگر چه بسید زاده
باشد تعلیم آن نباید کرد که را بلیست بر اعتقاد است

ای برادر مشیخت متوعلیت را میخواستند تا بعبیت را ناماکن
 باشد تا بایع اهل دول نماید شد اگر چه اخلاص داشته
 باشد و السلام علی من اتبع الهدی چون به تقریبی ناکه
 حضرت قاضی کریم الدین محمد خان قدس سره که جدا در
 میربابا و الدین حسین خان مرحوم و الد محمد راین سلطنت
 در زبان آمده برخی از احوال شریفش هم نوشتن فرود
 اشد و منفی نمائند که حضرت منفور از امام خلیفه دوم عمر
 ابن خطاب است زهی الله منته و ثانی جد خود در عدل
 و اعتقاد ذاتش در جامعیت کمالات ظاهر و باطن چون
 جدا می خود شیخ فرید الدین شکر گنج فرید معصوم با حاله
 کرامات صوری و معنوی به تاجت منیب خود حضرت
 سید البشر صلی الله علیه و آله وسلم و حید و هر ذاتش
 چون نام مشتق از کرم و صفات و زکریا احتضار
 در حکم علم ولایت شایری از شواهد عدل و قضا
 او و کرامت یکی او و کلامی محکم و الای او و وطن شریفش
 عظیم آباد پشته که از صوبجات پورب صوبه اسیت عظیم
 در وطن خود بتفصیل معلوم برداخته در جمیع نون خصوص
 در علم ریاضی کینای آفاق برآمد چنانچه خان صاحب
 بشرافت و مولوی امان الله خان المتعالم به قاضی

کریم الدین خان چغینی و دیگر کمیت ریاضات از ان جناب
 حاصل نموده اند بعد از فراغ تحصیل به دارالخلافه دلی آمد
 و بانواب اخلاص خان که در آن وقت قدر آن علماء
 فضلا و به صبیح صبح کثیری از اهل علم متناز و نامور بود
 در جور دند و از حلقه درس او که از دم صبح تا نماز چاشت
 به فضل حافری شدند آنجناب بعد نمایش و غور استعداد
 خود استاد برآمدند و دست به رفاقت او بسر بردند
 تا آن که از بلده طیبه اوزنگ آباد حین رسید که قاضی
 مسعود خان قدس سره عم مکرم آن جناب رحلت فرمود
 امر او اعیان دار الخلافه که از وراثت صوری و معنوی
 آن جناب مطلع بودند تعلقه ببلع را با
 منصب یک هزار پانصد و خطاب خان فی تفریق
 آن جناب نمود و بعد دور و درکن که در آن ایام او آخر
 عهد ایالت سادات باره بود به تعلقه منومنه سلف
 شدند چندی نگذشت که نواب آصف جبهه پسند
 ریاست شکر گردید بانواب و آن جناب ملاقاتها
 دست داد و نواب را موافقت تمام و رسوم بی انجام
 به آنجناب پیدا آمد آخر عمر سیر انجام تعلقه مشغولی
 ماندند مردم و کن آفاق دارند که مثل قاضی کریم الدین خان

تاضی و چون عوض خان ناظم دما سند حاجی محمد علی خان
 کووال درین شهر پیدا شده است و نخواهد شد
 اللق که بعد حلت این برت بزرگان احدی مماثل ایشان
 برست و جو درخواهد دیا نت آفتاب بجدی بود که در
 تمام مراز بیج یک بجه باطل نشده وقتی که در محکم
 می نشست آثار بهیت حقایق اربعین مهن او چنان
 واضح و لایح می گشت که دروغ گویا محال تقریر نمی
 ماند دست بهیت بجناب سید شهاب الدین خلیفه
 شاه نور محمد حموی قدس سره با داده بود اوقات
 شرفیش چون حرکات کو اکیس سر مواجعات مختلف
 یک آن نمی داد از لطف شب بعد فسر اف
 تبه مشمولی می نشست تا آن که ناز جمع ادا فرموده
 بدویان خانه شریف می آورد سلطان ابان آبی از اطراف
 بلاد و اقطار را ضی برای ترتیب خدمت او حاضر
 می شدند استقامت انواع فیوض و کسب البهار فواید
 می نمودند میفرمودند که من در دلی هر یک از اعیان
 آنجا که در حسن و جمال نظر نه اشت ابتلائی بهم رسانیدم
 و بجدی مشغول و مشغوف او شدم که ساعتی از یاد او
 مشایخ صورت او خالی نمی گذشت و در آن ایام

تصفیه هم آنقدر دوست داده بود که اگر او در خانه خود
 می خورد من هم این جامی خوروم و اگر او می خستند من
 این جامی خستندیم و اگر او در وی عارض می شد مرا هم
 همان در وی گرفت بے آن که علم باحوال جابنین
 در میان می رفت و به حکم جاذبه عشق عاقلی او را هم تعلقی
 عظیم من پیدا شده و وعده موصلت بسیار قریب
 وز من خواب دیدم که جده کلان من یعنی والده ماجده
 فرید الدین گنج شکر قدس سره با حافظه
 باطله را و اضطراب و محن خانه آمد و شد می کنند و
 کمال تشویش از چهره خال نمایان است پرسیدم ای
 جده امده و چه این همه اضطراب چیست فرمودند در
 تو آفتابی و وصیت نهاده اند منت مضطرب بباد افکند
 جای تا مشروع قرار گیرد و آن آفتاب رو به تفتع آرد
 بهول این خطاب بیدار شدم و محبت او را چندان
 از دل سر و پا تم که بهو نفرت گشت و بعد تمام این نقل
 آه تاسفی بر می کشیدند و می گفتند که گرا آن وقت
 مرشد کاملی می بود ازین مجاز به حقیقت می انداخت
 اما چه توان کرد الا شیاء مرهونه به اوقات محبت
 فقر و خدمت مجازیب بنوی که در آن خواب شایع

ابتاده از سلف و خلف به سماعت هم نرسیده از فرط
 محبتی که آن جناب را با حضرت حق جل و علا بود از
 هر که گویا راسم مبارک الله می شنید به اختیار محبت
 و معتقد او می شد و بعدی که روزی از یکی جا نوزان هم
 بهین گوش حق نبوس رسید تا وقت مرگ آن جانور
 خبر گیری العام و استغای او بر ذمه خود لازم کرد و روزی
 قیلوله که بر خاست نهایت بشاش و رنگ
 بشهره و کمال بهار و رونق مولوی امان الله خان عرض
 کرد که این قدر سر در که از جبین مبین امروز لایح است
 آیا به سبب ورود غایت نامه است که حضور نواب فرمود
 نواب چه بلا است که کسی به ورود خط او این قدر
 بشاشت کند چون بسیار بعد شد فرمود که امروز در
 رومادیم که طافی مرتفع چون قلع کوه و کرد و همه
 سیلاب خون جاری و بر آن قلعه مرتفع جناب
 سالت آب سالی ته مله و آب و سلم با صبی از میانشین
 اند و این ماص را در آن جا طلبیده اند چون به جناب
 اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شناستم آن
 جناب مرا فرمودند تا پشت را خم کردم و آن حضرت
 بر پشت من سوار شده از آن دریای خون عبور فرمود

آنچه بعد ازین گذشت بر زبان نتوان آورد چند روز پیش
 از ارجحال می فرمود که مرا به کیمیه می طلبند انشا
 دوست حق پرست بر عاقل مبارک فرو می آورد و بعد از
 شهادت نواب نامر خلیف مشهید چون هدایت می الدین
 خان بر مالکدکن استیلا یافت سید شریف الدین
 خان شرافت تخلص عرض کرد که خطوط نیاظم حال به
 نوشت فرمودین مزین جنب ان نیامد نیات ندارد که
 ما را به برافقت و اعتیاج انت برائے جنب و زجر
 قصد بیج نوشت و خواند باید کشید چنانچه بعد از
 شهادت نواب مشهید که شانتزد هم محرم سنا راج
 و سنین و رایه الف و انع شد هدایت می الدین خان
 مظفر خلیف هفتم رجب الاول سنه مذکور بنزخم تیری
 که در حصد قه چشم او رسیده بود ازین عاقل که چند روز
 دوشنبه وقت چاشت شانتزد هم مشهر شیان سید
 سبع و سنین و رایه الف از دافنا به سالم بقا رحلت فرمود
 و در خانقاه حضرت نظام الحق و التحفیه و الدنیا و الدین
 قدس سره و بیرون مقبره شریف پهلوی راست مدفون
 گردید سید غلام حسین مالک تخلص که وقت دفن حاضر بود
 بر زبان راند که تا فی مرد بود چون مسدود نمود پس مقبره بی

کم و کاست تاریخ برآمد
دیگر این تاریخ
به نظر آرد -

زین ثابت قدم منذ نشین شرح با ایما و بچکان مداحوی نیکی برد ازین

به پرسیدم ز اهتاف هادی وین کتبت خفت

ندای غیب شمع مهدی کریم الدین محمد خان

چیز به حال خباب سیدنا مولانا حضرت شاه نور محمد حموی
قدس سره و قاضی سید محمود خان قدس سره که جسد پری
میر بهادر الدین حسین خان مرحوم والد محمد راین سطور است
نوشته می شود که سید غلام نور صاحب خلعت ارشد سید
سعد الله بمبیره زاده جانشین سید شهاب الدین خلیف
باب سید شاه نور محمد حامانی قدس سرهم مخفی نماید که خباب
قطب الاقطاب فرد الا حباب سیدنا مولانا حضرت شاه
نور محمد حموی خلیف امجد حضرت سید عبداللہ بن سید
ابوالعلا قدس الله اسرارهم و اصل البیافیه فهم که از
کمال اولیای حامان اند خباب حضرت شاه نور محمد

یازده سالگی بخد مت والدہ ماجده خود

به تحصیل اکساب فیض مشغول گشت و بفردان بهره ها
غیب در شد ذات پاکش منظر تجلیات الهی و جود لطیفش
موراد ارقاعی شاه بازمیند پر از اوج کون و مکان

است دراز دار اسرار عالم انس و جان ولایت یک
از متقبان افوار منفل فیض منزل اوست و کرامت
از خاک بوسان آستان عرش مبکمل اودست به
سمیت به خباب سید شرف الدین قدس سره که تعجب
حامان بود و آوده به شرف خلافت و اجازت ممتاز
گردید و دوازده سال به خدمت مرشد حاضر باشش
ماند و انواع فیوض را صاحب تلاش به تکمیل تحصیل علوم
باطنی متوجه سیاحت و جهان فردی سوار بسیار
اولیا الله طاعات کرد و بعضی که بلا واسطه به شرف سادات
قدوس خباب و له خباب سید الدین خیرالامین
افضل المخلقا علی مرتضی کریم الله و جبه شرف گشتند
بر خور و محبت باد شسته تن او من مبارکش به
بیج یکی از خلفا مکتوف نیست وقت استغفار اچو
مرحی نداده شتفی از عمر شریف پرسید فرمود در زمان
بنیاد گذشتن پایه قلعه که آباد به فقیر حات جزب
تاری بود و نیزه جوب دیگر که بهی سول داشت
فرمود که بلام تعمیر مسجد وزیر خان در شا چیمان آباد
اتفاق سرد را فاده و پیش از آباد شدن اورنگ آباد
کرات مرات ازین سرزمین سیرکنان گذشته ایم شغل

حبس نفس را تا مدت دوازده سال رسانیده بود بعد از
 آبادی اوزنگ آباد ختم سیر و سیاحت فرموده اقامت کرد
 مدت بست در پنج سال رسیده آرائی هدایت مانند مستفیدان
 خدا خواه در بیان دل آگاه را به مقاصد افعی که عبارت
 از عرفان کامل باشد رسانید روز چهارشنبه چهارم ^{اشرف} ماه
 سنه اربع و مایه و الف از قید الملاق برآمد پس اوراق
 برصل الحبب جلوت گزید به ناملک
 کرده جنوبی اوزنگ آباد به مکانی که شرفش بود و دفون
 گردید نور محض تاریخ یافته اند بالای قبر میارکش
 گنبدی عالیشان در بارگاه عرش آشیان به وسعت
 تمام و فضا بی انجام بنا کرده اند از قدیم الایام الی اویما
 هذا الزمان و اعیان و شهر و وضع شریف غریب و خفیف
 وزن و مرد و هر روز به سادت قدس مستفید می شوند
 هر سال عرش می شود و دعوت عام می گردد و فقراد
 مشایخ و امرا و خدایا مستفیض سادت کوفین میگردد و
 لعالم به کثرت محسوم می شود و العالم خلایق از حد زیاده
 بظهور می رسد و نشانی یکبختی که مردم انظیر توان گفت
 چشم مردم جلوه می دهد قریب حبیب کس فقر ادا
 در خانه سکونت دارند اخراجات اینها و ولیف هر کی متعلق

به سجاده نشین است وقت انتقال آن حضرت سید
 شهاب الدین خطاب نموده کلام جامع فرمود که اول هم
 سید است و آخر هم سید و نیز از سید شهاب الدین
 پیامی علی پر سید که مردمان آمده سید عرض کرد که
 ندهند چاره ای به کشید نقل فرمود به تهنیه و کفن
 و تدفین حاضرین از سید استغفار نمودند که که الم التماس
 را پر سید جواب داد که مقطر شریف آوردن خیاب
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بودند چون حضرت شریف
 آوردند اشعار رافع شد جدا بعد میر بهاد الدین حسین خان
 مرحوم و الد محمد راین سطر معنی حضرت قاضی سید مسعود خان
 قدس سره نیز مرید آن حضرت بودند و کیفیت اعتقاد
 ایشان و موجب ارادات و محبت به خیاب و الایش
 طرف حکایتی است در ایامی که حضرت شاه نور قدس سره
 تازه از سیاحت قدم اقامت با در باد فشره در محل
 مرجی و اره که هنوز بنای مسجد و مکان مدرسه و غیره
 نه بود شریف می داشت حضرت جد مخفور را در آن
 زمان عارفه اسبها قریب مرگ رسانیده بودی
 که مردمان سباب تهنیه و کفن میباشاختند احوال
 نشان گاهی بهر زمان و نشانی و گاهی با فتنه می گذشت

در میان بیوهی بزرگی دلوید که می فرماید اے قاضی ما از چندین
روز با دارا این بد شده ایم و تو بهائی ملاقات نیامدی
چون بیوهش آمد مرد فاجعه را حکم کردند که سواری بلد تیار
نمایند ما آن که طاقت حس و حرکت نیست در پاکی غلانیه
پرسیدند کجا باید رفت فرمود بر هر مکانی که فقری نو وارد باشد
و امروز در تمام شهر مکه در پوره جات بیرونی بیم تلاش
باید کرد پاکی سواره در هر محله و در اطراف و جوانب هر کوچه
و در هر مسجد خور و نیزگ تفطیش می کردند درین بین جوانان
جریان گذاری برین محسوس و از راه افتاد و از سکنه آن جا
مسئوم شد که فقری نو وارد از چند روز در مسجد این جا
چمبر پوش است فرود آمده فرمود بهان طرف پاکی
برند چون رو بروی مسجد آمد پاکی بر زمین گذاشتند
همین که نگاه کرامت پناه حضرت شاه که چاره ساز
بیمارگان بود بر حضرت جد امجد افتاد فرمود بیایا قاضی
بابا از خود نیامدی از طلبیدن آمده اراضای این کمره
تغیری در آن حضرت راه یافت بعد از آنکه از ایشان
پرسید اے قاضی بابا اشتباهی داری گفت دارم فرمود
این وقت چیز از الحمد مزاج را غیب است
گفت بزبان وکیاب یکی از انعام فرمود که نان وکیاب

از بازار بیار بعد آوردنش رو بر دای ایشان گذاشت
و حکم نمودن کرد آن حضرت بے آن که عانی از آن
مرض مهلک اسهال نماید بخوردن مشول مشدختی در
کمال سلیقه حاصل آمد وادیر بخیمت مبارکش حاضر ماند
بعد از آن که به دولت خانه تشریف آورد املا و مطلقا
اثری از آن مرض با وجود این چنین به پیر سهری در خود
نیافت و وقت رفتن برائے تلاش با از مکان مردمان
بر دوشهای خود گرفته پاکی سوار کرده بودند و شکر
معاودت به خانه خود بخود از پاکی فرود آمده به اعانت
مضای چوبینی بر لبستر تشریف آورد می فرمود که هر لغت
که از زبان نان وکیاب می خوردیم مرا محسوس می شد
که ضعف و مرض از مزاج فرود می گردد و تقویت و محبت
در اعضا و طبیعت پیدا می آید بعد محبت کامله به شرف
بعیت سعادت اندوز گشت نواب باجی
خداوند آگاه محمد محی الدین عالمگیر بادشاه و دیانت خان
مرحوم که از امر اعلیٰ عظیم ایشان آن وقت بودند نیز
سعادت اندوزان حضور آمدند او بودند روز سه
دیانت خان رو بروی آن حضرت به آوات تمام
نشست بود استفسار فرمود که قلعه گیر آباد یا داری از کج

اعتقاد مفرط داشت عرض کرد که درگاه خلایق پناه
یاد دارم و باقی همه فراموش است فرمود به این سمت
تسبیله به من چه می بیند که تلو بگیر آباد است و حویلی
او که در آن جا واقع است و در حویلی مقبره والده خود بنا
نمود فرمودندی عرض گردیدم و آن همه از نظر غائب شد
دیانت خان را به جناب مبارکش اعتقاد می بود که فوق آن
مستوفیت تار و رنگ خرابه با جانب جنوب اوزنگ آباد
از کوه و دره شیت بسوی درگاه مایه بنشسته اما سید
شهاب الدین و لولسید بدرالدین قدس سرها از مسارات
میج الفست است و فلش در بلاد نواح پورپ که تحقیق
آن نشده ایل عمر به تحصیل ملوک مشغول است و در چند مدت
نخستین مولانا عبدالباقی صاحب آداب یافت که حضرت
جد امجد تاجی مسعود خان قدس سره نیز تکلیف تحصیل
فراغ حاصل کرد و استعداد علمی چنانچه باید و شاید بهم
رسانید و در هیچ فنون خاص تیر اندازی کتبی عصر خود بود
در فنون شتاب به تحقیق فیض روح القدس به تلاش
مرشد وارد حضرت اجمیر شد و درگاه عرض استبانه
کتاب هند حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره
چند نشین گردید سه روز در تمام اربعین باقی بود که شاید

افتاد که مکانی مرتفع و عالیشان با فرش مکتف و نفیس
و تمیزی در آن جا نهاده و بر تخت حضرت خواجه جلوس
فرموده ناگاه سواری عظیم الشان بتورک و نسق سلطان
و مسلم قناره نمودار شد چون نزدیک دروازه رسید
صاحب سواری فرود آمده و با خواجگان ملاقات کرد و خواجگان
او را برابر خود بر تخت نشاند و وقت رخصت دست
سید را گرفته به پیش داد و فرمود که ما این سید را
به شما حواله کردیم بعد فراغ اربعین سید شهاب الدین
سمت قنابل و متوجه شد که به نام و نشان
جہات و سات به کدام طرف تلاش نموده آید آخر چنان
نفیس کرد که اطراف و اکناف اقلیم و قریه و بلد سیر
باید نمود شاید مبدای فیاض درے از رحمت بر روکشاید و
انچه در ملاحظه مشاهده افتاد به غایب هم به ملاحظه در آید اول
در اقلیمی که بقدم سیاحت در آمد اسرار کن بود و در هیچ
شهر و نواح آن سیر میگرد و با فقر و مشایخ بر
می خورد تا آنکه باز مد عشق حقیقی و محبت مرشد رهبری
نمود و کشتن کشتن در اوزنگ آباد رسانید این جا هم
بطریق مجبور از ارباب طریقت ملاقات می ساخت
و زی گزینش سری سجد می نمود و در آن حضرت شاه

نور محمد سره در آن جا تشریف می داشت اتفاقاً و بمحرم
 دو چار شدن سید از زبان الهام بیان حضرت شاه
 برآمد که بیا بیایم شرف تو بیری باب یعنی بابای کلان
 کرده است سید از استماع این کلمه و معاینه ششبه
 که در محله دیده بود کامیاب مدعای دل کرده سعادت
 قد موم حاصل کرده به شرف بیعت شرف گشت دوه
 سال کامل در حضور مرشد ماند و اخذ فیوض لاتناهی کرد و
 بعد انتقال مرشد سیوم بر سجاده نشست و مدت
 پانزده سال مسند آرای ارشاد و تلقین ماند بهت و دوم
 ماه شیان سنه تسنه مشروما یه الف اعی حق را بیک
 اجابت گفت مقبره شرفش اندرون حرم روضه موزه
 حضرت شاه نور جنوبی مسجد اتع است و زیارت گاه
 خواص و عام هر سال عرس می شود دور و زمر و دم آن جا
 اقامت می نماید تعمیر مکان مرشد و مسجد گنبد و عالیشان
 خانقاه بیرونی و بنای اکنه سکونت خود که اندرون شهر
 در محله رنگ پوره و احداث مدرسه و مکانهای متعدد و از
 آثار او است هیچ مدرسه در تمام شهر بکدرین ملک کن
 باین اجتماع و بود و شتختین دیگر نشان نداده اند قریب
 در صد کس ملوک در وقت او سکونت می داشتند لعمریه

و لباس پیراهن و کفایت جمیع حوائج هر گز بر ذمه نیست
 خودش بود اما او و روسای صاحب توفیق نذر و نیاز به
 حدی می گذرانیدند که قیام و زاز لکوک
 و این همه زاد را محتاج فقرای درگاه و ملوک مدرسه و
 آخریات عرس و غیره مرت می نمود جناب قاضی کریم الدین
 خان قدس سره نیز مرید سید بود چنانچه در احوال آن
 حضرت سمت و موع انجاء اما سید محمد الله بن سید
 امان الله است و بمشیره زاده سید شهاب الدین مذکور
 قدس سره هم کیفیت تولد سید محمد الله از اخلاف ایشان
 چنین مسموع شده که سید بدر الدین و الله ما مد سید
 شهاب الدین که جد مادری سید محمد الله می شود غیر از یک
 فرزند که عبارت است سید شهاب الدین باشد و سوائی
 دختر که و الله سید محمد الله است نه داشت و قطع
 اراضی و احوال و اسباب ظاهر از حد افروزش بود
 چون سید شهاب الدین آن جا به جرت گزیده در
 او رنگ آباد محیفه مرشد خود رخت اقامت کشاد و در آن
 یعنی سید بدر الدین جنبر فرزند خود استماع نموده در نطق
 باد آمد و یا حضرت شاه نور پس خود طاعت کرد و در
 باب سعادت به وطن مرشد سید شهاب الدین

بنامین که این چنین نعمت غیر مترقب یعنی حضور هم چو
 مرشد بخت آورده بود بقدر احوال و اله خود ابا
 آخر هر کیف پدر ارخصت کرد و خود هم جا سکونت
 گزید بعد رسیدن سید به الدین بطن خود و مائده احوال
 صبیحه که از دهنش گشته شده و هنوز تولدی رونده نداشت
 با خود حیران و بچان ماند که فرزند دروکن اقامت
 وزید و دختر که این جا است لا ولد است بقای
 اسم و اعیانی نام چگونگی تصور باید کرد و ناچار عریفیه
 بکمال الحاح و ناری و استعدای تولد فرزند به دختر آن
 جناب سید شاه نور که غیاث المستغین بود نوشت
 چون عریفیه به حضور او گذشت بعد ملاحظه به سید
 شهاب الدین فرمود که به والد خود بگوئیس که فرزند
 تولد خواهد شد و او هم این جا خواهد آمد بعد چند
 ولادت سید سعادت واقع شد و چنانچه بر طبق ایامی
 حضرت شاه نور درس یازده سالگی بخدمت حال خود
 سید شهاب الدین شتافت و کتب تحصیل از جناب
 قاضی محمد مسعود خان قدس سره استفاده نمود بعد از آن
 بیعت کرد و مشغولی و بالین گشت و اجازت
 خلافت و خرقه از مال یافت و بعد انتقال سید

شهاب الدین روز سوم سنه آرای خلافت گردید اماکن
 درگاه که بعضی نیم لیار بودند مرتب ساخت و شادی
 خود کرد و بیعت پس و دو دختر از متولد شد سید قطب الدین
 عرف منجلی صاحب پس و دو می سید سعادت است تودهم
 بیج الاخر سنه عشرین و مانند الف در لوله اوزنگ آباء
 به عرض و خود خرامید بعد و مول من تمیز از خدمت
 خانقا محمد اسمعیل و مولی حبیب الله خان مرحوم به تحصیل
 علوم مقسلی و نقلی اشتغال و زریده و در اندک مدت فراغ
 حاصل کرد و مسلم منات از حاجی حسام الدین استفاده نمود
 و منافی تفریه استغفار علوم و سفره ذاتی کتبی مر
 گردید و در حسن خلق و کرم و سخا مشهور اقامت شد و در
 موسیقی مهارت کامل داشت و استعداد هر فن چنانچه
 باید و شاید به هم رسانید بعد کسب علوم ظاهر کمر بست
 به استیصال علم باطن از خدمت والد خود بزرگوار
 خلعت خلافت و سعادت بیعت مشرف اندوز گردید
 بعد از انتقال سید سعادت سجاد رایت
 بخشید و از کمند اخلاق کرمیه و تواضع های نمایان
 وضع شریف و امرا و فقیر را به حلقه الطامت و انقیاد
 کشید در ابتدا خلافت از مائده یلین مرحوم حفظا

کلام الله نمود وقت حافظ اشش به مرتبه بود که در محله
 نالای غیری بر و سلم داشته اند اعراس مرشد انزاب
 تب و تابی کرد در لسان عرب و عیور لغات و اصطلاحات
 آن نبوی مهارت پیدا ساخته بود که فصاحتی عرب بر
 گاه به او قال و قال می کردند خیران معانی معاد و اش
 می شدند چه شخصی که متولد ایند باشد و این قسم زبان
 عربی به لغات فصیح سلسل زو تراوش کند محض عجز
 است ۱۰۰ معانی شریف سوای نزاح شبانه
 هر روز یک ختم قرآن و پانزده سینهاره و دیگر محورش
 بود و زسلج شیخان باست و هفت روز معانی به طریق
 تدریج هفت ختم نمودی و بهر شب به مکمل و بنو مسجاد
 کم به تامل به روشنی بسیار و لغام حاضرین
 نازمی بهر داشت و اگر شبیه می خواند زده و گهرای
 شب گدشته تا هفت شب ختم می کرد چهار چهار روز
 به یک و فو نماز ادا می فرمودند زری به تقریبی و منو
 کرده متوجه زیارت بنده موزه حضرت به بان این
 غریب قدس سره که جانب غرب اورنگ آباء
 به فاصله هفت کرده واقع است کردید در آشنای
 راه دو ختم قرآن شریف نمود روز چهارم به همان منو

مراجعت کرد و بست و هم جمادی الاول سنه تسع و
 سنین و ماه الف روز جمعه دو گهرای روز باقی مانده
 به عالم قدس مراجعت ساخت و در حرم روضه حضرت
 شاه نور قدسی سره پهلوئی چپ سید شهاب الدین
 مدقون گردید به سال عرس می شود دو روز مردان آنجا
 اقامت دارند جناب مستطاب فبانه و لها و کعب
 جانها مورد تجلیات نامحدود و محصور حضرت سید
 مندرم نور صاحب سر آمل است و سر حلقه
 اصفیا و آتش چون نامده مشتق از انوار آبی و
 معانی از کثرت اختصام چون صفات حق تعالی
 شانه محیط مقول و مقول است و حادی
 فردع و اصول واقف و مایه میگو است و عالم حقایق
 محسوس خوش کیفیات بهر یکی است و آشنای لغات
 و حدت آینه کی معنی آرائی است و نور مشکوه الهی
 و دانائی جامع اخلاق حمیده است و مستجمع صفات
 پستدیک هر چند به اعتبار ظاهر در اولاد سید سجد الله
 از همه کوچک و خورد تر است اما به نسبت تفائل و
 کمالات ظاهری و باطنی در خوان خود بزرگ و بهتر
 دهم محرم الحرام روز عاشوره سنه تسع و ملین و الیف

به جلوه گاه شهید خراسی و شهبان جهان را به پرتو
انوار منور گردانید و در ظل ترتیب و الدما جسد خود
پرورش یافت بعد از سال سن شوی از خدمت سید
قلب الدین به او بکلان خود کتاب معقولات و مقولات
و نقد و تحفیه و حدیث نمود و بعد فراغ تحصیل به شرف
بعیت گشت و توجیه تعقیق با من گردید
بعد از مدت سید قلب الدین در سیوم سند آرای یافت
و ارشاد شده اعراس مرشدان و اخراجات فقهاء
درگاه و تعمیر شکست و در ریخت عمارات و خرگیری دارد
و صادر و کفالت با محتاج طلبه مدرسه و غرض و روایات
اشخاص علی طریق المعول جاری بحال داشته و احوال
ایام خلافت و دخل از اول روز تا آخر آن بر مسند
تدریس نشسته احوال دین بین جسد اجد خود می فرمود
و عالم عالم را فیوض و فواید به انتهای بخشید و با
تلازمه نیزان خوان را داخل حلقه علم گردانید و نیاز به
ریاضات شفاقه و اشتغال کتاب با طینه به مشغول
تدریس ترجیح می کرد و اوقات خود را از غیر از اسناد
مستفیدان عنده خواه مریدان دل آگاه معروف و
نمی داشت بعد نماز ظهر بر سجاده ارشاد و جلوه گرفته

است به ایت به طالبان آگاهی می داد و درس می داد
می فرمود چنانچه بنای شریف و بیحد مسلم و ترقی دینی
ختم نموده قرائت صحیح این ماجه می نمود و معقولات
نقد نه داشت که نظیرش چون متبع الراجح و معبودم
مطلق است : تعنیفات است حاشیه به حاشیه
به زیاده بل جلال و حاشیه به حاشیه به زیاده تصور و مدین
و حاشیه به حاشیه به زیاده و حاشیه به
شماره به ای حکمت ممد آه چند اقوال منقده پیش از قایل
و تفسیر بنیادی ثبت فرموده و مباحث و مناقات
فصلی مدبر با حاشیه شافی طنین نموده احصای
از معاصرین با اولیای مباحثه و مقابله نمود از بدو
شماره بکمال استقامت و بی نیازی به سر برده و با امر
نمی آید سرالتیاف و دنیا ورده خیار مولی قدرت الله
بیخ نفی که استناد به بحر این سطور بود با و رها و لای
و بیگانه گشت قلبی بود و اکثری فرمودند که درین اقالیم دکن هیچ
میشنی باین جلالت شان و سمو مکان و ملوای نیازی داشتند
و خور به پردانی ذکر با و اخلاق عجمه و اوقات کریمه
و جابیت معوی حسن معوی و رسائی فهم هر عروج اشتغال
و ذکا و بصیرت به نظر نرسیده روز جمعه است و دویم

شهر شوال المکرم سنه تسع و ثمانین و مائید الف بمصر ایستاد
قدس شریف فرمود تفصیل این اجل تا لم اشتهال آن که
سه روز قبل از غات سرفه سهیلی عارض شد روز بخشنه
بست و یکم منه سید شریف الدین خان صاحب شرافت
تخلص بعد کبر به خدمتش حاضر شدند آن وقت بدین
مدت مشغول بود بعد ختم از خان صاحب بنا بر ربط
قدیم و یگانگت میهم از جاسخنه میراند تا نماز عصر
خواند بعد معر خان صاحب شرافت تقرب رخصت به بیان
آوردند مجوز شد تا آن که نماز مغرب هم ادا کرد و بعد
مغرب ایشان را رخصت داد و به تاکید تمام فرمود
فردا جماعت و روز تعطیل صبح البته تشرف بایه آورد
و این که بکر به غایت اغراض بر زبان آورد ایشان
قبول کردند بعد از آن تا نماز مشایه در مجلسه نمود
از نماز فراغ یافت به محل شریف برو وقت معین
معام شبانه تبادل کرد و یک پاس شب یازده گذشته
پهلوی بستر آشنا ساخت و ببادت سجد و محمول
قدیم یک پاس شب باقی مانع بیدار شد و بر بالاف
که ببادت گاه است عروج فرمود بعد فراغ و تسبیح
ادا کرد و بعد آن مشغول نشست تا آنکه دو گری شب

باقیمانده آن وقت ذکر اسم تبرک یا حی یا قیوم
فرمود موافق محول ستم اشغال بذكر و زید و حلقه
ذكر با و از جناب برآمد بانو حلقه سبوم غایر حوش
از نفس جسد پرواز کرد و مطابق آیه در نغاه مکانا
علیا به آشیان جنت جا گرفت - انا لله وانا الیه راجعون
ارکان شهر و اعیان بلا از مشایخ و امار و غربا که حضور
تقداد آنها از حد عقل و قیاس افزون بود بر جنبازه
حاضر آمدند و در میدان کمالا چو تره که بیرون شهر
سمت جنوب واقع است نماز خواندند بعد از آن
به درگاه آوردند اندرون حرم در پهلوی مدفن سید
نقیب الدین دفن ساختند سید شریف الدین خان صاحب
ابان تاکید طلبیدن بری بهم بود و طرفه تر اتفاق
آنکه محمد ابراهیم نامی از ساکنان اوزنگ آباد که به
جناب بطیع اعتقاد مفرط داشت و توجیه آن حضرت
پسر کار نواب اعتقاد الدوله و قاضی خان بهسار
بسک منازل آن نوکر شده سه روز قبل وقوع این
واقع با سید نیا بر کوچ لشکر فیروزیه نواب
نظام الدوله ثانی که در آن ایام بر میدان کمالا چو تره
متوجع خیام نموده برای رخصت به خدمتش حاضر شدند

آنروز به نسبت سابق بحال او توجاهت پیش از پیش
فرمود و وقت رخصت مشاور الیه استدعای فائحه
غیری بحق خود کرد فرمود با یا جالا شما خود فاتحه بخوانید
محمد ابراهیم تحت مستحضر شده اتمام نمود که حضرت من
این عمل را برگزیده فهمیدم مگر بر زبان نماند که با یا حالا
شما فاتحه بخوانید مشاور الیه چند آنکه امر ارکود پس
جوابش داد روز وفاتش وقت نماز جنازه که محمده
ابراهیم حاضر بود نقل نمود و گفت آن مقدمه فاتحه
خوانی امروز بر من حل نشد و آله محمد این سطور قلمه
مشتمل بر تاریخ و حال آن خباب بن نفله آید و
سید برحق امام العلماء و مدرّات سیادت نسیان
ذوق محل فقر و تکلیف پر تو شمع تحبلی مسرمان
منظّم معنی نظم ایجاب منتخب مطلع و بیان جهان
اختر برج شرافت نسیانی گوهر در ج نفیلت حسیان
میر سیر مانند حق طبعی زهر منزل تحقیق نشان
اگر یعنی سر قد بر واقف مزمدوت و امان
چون ازین باغ نغمه است نمود عزم گشت ریاض رضوان
سال تاریخ وفاتش چو عروج از خرد گشت صاحبی بیان
الف آه کشید عقل و گفت رفت آن نور مجسم ز جهان

بنابر خرابی که به سید نورالدین برادر حقیقتش تحقیق
است و آله محمد این سطور را به خطاب سید به خان
یاد میکرد و از حدزاده شفقت با کسی نبرگانه میداد
میفرمود بعد انتقال سید غلام نور قدس سره سید
افورالدین خلف الصدق سید نورالدین برادرزاده
حقیقتش و برادر عم زاده و آله محمد این سطور است و
چشم بر سجاده خلافت متکلم گردید و آله محمد این سطور
این رباعی در تاریخ خلافتش بقلم آورد و
چون سید نورخت هستی بست حق داد بجایش نورالدین را دست
تاریخ خلافتش چو درخواست عروج فرمود خرد که حق بر گزینست
پاره احوال نورالدین حسین خان مخاطب به ضیاء الدین
حسین خان ثانی رنگین تخلص خویش تا غی کریم الدین محمد
مسعود قدس سره که حقیقی جد محمد این سطور است
رحمة الله علیه در سنه خمس و ثلثین و مایه و الف و در
درنگ آباد تولد شد و در سایه تربیت اولاد خود
ضیاء الدین حسین خان پرورش یافت تا مطول طالب
مسلکی داشت در عهد نواب آصف جابه به بنفیس
جباگیر و در عمر صلابت جنگ باصل و انفا و منصب
در خطاب پدری و جاگیر چاروه هزار و پیه سرور الطان بود

و تخته که تقریب وار و مکی دیوان خانه نواب آصف جاه
 ثانی دایم اقبال بهر ای لشکر اتفاق افتاد اصل مهلت
 نداد بست و منقره جاری الاخره از جو سینه بعین دایه
 الف وقت نماز صبح در و سه به انگشتان برده دست
 پید انگشت لمحه گذشت که در جمیع انفس سرت کرد
 حکم مغفور: ارسال المباشه حکم می لشکر جمیع آمدن چن
 مرض موت بود بغیر اندیشه کم کردند قانون تشخیص
 آباء تحیر فرود بردند باز حکم رسید که در شهر برده
 علاج بر اضی سازند در پاکی سوار کرده در سوخته
 شهر آورده چون بعین وسط در بای ساپین که ز فیصل
 شهر واقع است و در آن ایام لشکر بر ساحل آن فرود
 آمد بعد رسیدند مرغ وحش از قفس جسد پرواز
 نمود بید و سعت آباد خب یال کشود جسدش را در
 آن جا به خاک امانت سپردند و بعد چند روز به
 اوزمک آباد آورده در تکیه که به فاصله ایک کرده شمالی
 شهر مقفل نهر هر سول واقع است و بعد اجد قاضی سوزا
 قدس سره الاقدس آن را بفرمان حضرت خلد مکان
 گرفته و قفس گردانیده اند به بازوی مقبره والد ماجد
 دفن ساختند و الله مهربان سو که فرزند مرحوم مغفور است

این قطعه و تاریخ حلت آن جناب به نظر آید و ده
 کرد حلت چو والد نگین باه جانش بخش جنیت
 بانف غیب این نذر بروج ۱۰ جانش بخش جنیت
 تدری احوال فتح الدین علی خان بهادر رحمة الله علیه
 که خلف در می حضرت قاضی محمد محمود خان قدس سره
 و حقیقی برادر ضیاء الدین حسین خان کلان جسد اجد والد
 حرم این سوار است غنی میاد که مولد مبارک قاضی مغفور
 موبه الد آباد است سرشته تحویل معلوم از بای بسم الله
 تا آه تحت بیضاری شریف بخدمت مولانا جسد الباقی
 مصنف آداب یافت به انجام رسانید و در احاطه مقول
 و مقول و عواستد و قمار و محمود اقران و امثال
 گشت بعد فراغ تحویل به جستجوی اسباب معاش
 در عهد سلامت مهد حضرت خلد مکان انا الله بانه
 به دار الف و دلی شرافت در حضور بادشاه به منصب
 و قلع و احتساب طبقه اوزمک آباد سر فر زنده
 ۱۰ این مرتب گردید و مدتی برین کار ماسرماند بعد
 چند روز چون قلع تقاضا این طبق به تاضی محمد اگر مغفور
 و داد حضور طلب شدند مان تقاضا طبق به اضاف منصب
 و خطاب خوانی از حضور معلی بنام مبارکش و د نمود

چهل سال دیگر کوس تکلیف می نواخت دست بیعت به جانی
 طلب الاقطاب فرد الاقطاب حضرت سید شاه نور محمد
 صوفی ندس سره الاقدس داده و او را فرمود بهادر شاه
 به فردوس توجه فرمود شمالی اورنگ آباد متصل بهر بول
 بجائی که از فرمان خلد مکان گرفته و قف گردانیده
 مدخون گردید ضیاء الدین حسین خان و فتح الدین علی خان
 در آن ایام سن متوسط داشتند چون موبه داری دکن
 بدو دمان سادات متعلق شد هر دو برادر به اتفاق
 وزگار آنها کردند چند سال نگذشت که نواب آصف بابه
 فخران پناه در دکن تسلط یافت هر دو برادر به ملازمت
 نایز شدند نواب قدر دان ضیاء الدین حسین را به
 منصبی از تعلقات حضور مامور فرمود فتح الدین علی خان
 را نیز باصل و اخا و خطاب خانی و تعلقه دار و سنگی دیوانه
 و جواهر خان و غیره سرافراز ساخت و بعد چند سال
 تعلقه صدارت شش موبه دکن را ضمیمه خانامانی نموده
 ضیاء الدین حسین خان امور و غایات گوناگون کرد چنانچه
 حضرت جد مرحوم تا آخر عمر به نواب به تعلقات ماموره
 می پرداختند چون فوت ریاست به نواب شهید
 نظام الدوله رسید بنا به سازای محبت استغنائی

تعلقات داده خانه نشین شدند و سه آئین
 دستین و مایه و الف به سیرت خوان شناختند و الدر
 این سطر قطعه تاریخی بنظم آورده بیعت آخر نمیش که شغل
 بر تاریخ تمهید است -

به تاریخ و فاش با آه گفت دل مد نشین جنت
 آدم بر احوال فتح الدین علی خان به حضور نواب
 شهید به تعلقه دار و سنگی دیوان خانه و کجهری خاص
 و اخا و منصب سه صدی کایاب گشت و رفته رفته
 به منصب سه هزار و دشاره مالی و ملکی محو عبله ارکان
 شد چون امیر الممالک صلابت جنگ بر مسند ایالت
 کن جلوس نمود احوالش ز قبایلیان روداد و
 به منصب پنج هزار و خطاب بهادر و پاکلی جمالدار
 و فوت و تقاره بترقی مدارج کردید آخر استغنائی
 تعلقه داد دو از دهم بیج الاول سه آئین و سبعین
 و مایه و الف از منصب حیات معزول شد نقش ادا
 ز حیدر آباد به اورنگ آباد نقل کرده پامین مرتضی
 والد حاجش دمن ساختند نواب درگاه علی خان
 سالار جنگ که با خان مرحوم رباط کلی داشت
 این قطعه تاریخی به نظم آورده -

چون فتح الدین علی خان خرد در ز عالم رخت در دار النیان برود
برای سال فروش کلبه گاه رزم زد و روز قوت مصطفی آمد
و این تاریخ از والد محرابین سطور است -

چون فتح الدین علی خان انکه در قتل بهالم جلی آساشل بود
سوی رود خروان رخ آورد خردگنا ظهور میدل بود -
حد سلطه حضرت شاه نظام الدین صاحب قدس سره
نفعی باد که مولوی قیام الدین و مولوی حسام الدین و حضرت
شاه نظام الدین صاحب قدس سره هر سه حقیقی برادر
بودند مولوی قیام الدین که در نگر اوان وفات یافتند
اولاد و در آن جا موجود و مولوی حسام الدین این جهان
نافی لاولد رحلت فرمودند حضرت شاه نظام الدین جهان
سلطنت مالگیر بادشاه باورنگ آباد محبت بنیاد شریف
آورده بکونت اختیار فرمودند و الدین ایشان شیخ صالح
بن شیخ سعید که ایشان راسته فرزند وجود آمدند شیخ
عبدالرحمن و شیخ عبدالغنی از ان دو برادر لاولد انتقال
فرمودند و شیخ حبیب مذکور در نگر اوان و اولاد هم آنجا
و شیخ سعید مذکور بن شیخ عالم بن شیخ خان جهان
بن شیخ بابن بن شیخ عبدالوهاب بن شیخ علی بن
شیخ حانفان شیخ برے بن شیخ خواجہ بن شیخ

عبد الواحد بن شیخ صدر الدین بن شیخ عبدالصمد
بن شیخ بیان صاحب و شیخ بیان صاحب و شیخ محمود
شیخ محمد عرف شیخ بیان جی بن شیخ محمد سبحان
بن شیخ عبداللہ بن شیخ محمد بن متیق و بر وایت
عبد اللہ بن حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی اللہ
تعالی عنہ چنانچه بیان صاحب و شیخ محمود هر دو برادر
باتفاق از شهر خجند که متعلق شمر قند واقع است سفر
اختیار کرده تابه و طی رسید و از بادشاه سلطان شرقی
ملازمت حاصل نموده به منصب هفت هزار و صوبه
مرو به الہ آباد متنازل رسد و از شہر به سرزمین پورب
دارد گردیدند و در قصبه نگر اوان سکنت خیال و اطفال
خود مقرر کرده یک موضع نو بنام بیان پور آباد فرمودند
و بیان صاحب در صوبه داری الہ آباد مذکور جان بحق
تسلیم شده بهان جاد فون شدند رحمت اللہ علیہ -

مقدم

فی مناقب غوث الثقلین میراجی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ

(مصنف محرابین سطور)

نور ذات پاک آید و شکیلا هر مفرخ هم مقدم دستگیر
قدرت خالق کا محرم دستگیر اولیاد و من مکرم دستگیر

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

نسبای رہنمایان جہان سفتدای مقیدین جہان

جانفزای جانفرازان جان دلربای دلربایان جہان

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

کن سرکار خباب ایزدی اور شمع دروان احمدی

واقف امر و رمز سرمدی استاد شہی و مبتدی

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

وہ گل باغ نبوت ہے یقین گو ہر بحر ولایت ہے یقین

سل ارکان امانت ہے یقین اختر برج کرامت ہے یقین

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

بیت ابرو اس کے عوالم امید چشم الاف کرم باب امید

داش عین فتح ابواب امید فیض باب اس میں ارباب امید

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

حق مجیب اس کا ہے وہ محبوب حق اس سے حق مغرب و نہر حق

حق کو رحمت اس سے بہر حق غالب اس کا حق ہے وہ مطلوب حق

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ای زمانہ کیا ہے تیرا دعا کس لئے ہے فکر و غم میں مبتلا

صحیح یہ محرومہ از دست مہربا اس کی خدمت جو ہے شکل کش

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

مہر ایک ذرہ ہے اس کے نور کا ماہ پروردہ ہے اس کے نور کا

نجم ایک شمع ہے اس کے نور کا اس قدر تہ ہے اس کے نور کا

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

خاک پا اس کار کے جس جادہم دشت ہو تو ہر وہ گلزار قدم

ذات اس کی اس قدر ہے محترم کیا کرے کوئی صفت اس کی قم

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

میرا وہ صواب مایان باعث تکلیف و تاب عاصیان

مخلص بخش عذاب مایان شافع یوم الحساب مایان

کون معنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

روشنی بخش مدام اوس کا وجود فرمیت درونق وہ بزم شہود

شان سے اوس کے شکوہ نمود آن میں نابود کو کر دیوی بود

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

خلق اس کا مثل خلق سمیعی خوی ہے جو ن خوی شہید کربلا

معدن بذل و غایت و مصلحت نفع لطف و کرم جو دستنی

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

وہ امیر ابن امیر ابن امیر دو جہان میں بے مثال و بے نظیر

لطف سے ہر ہر صغیر بر کبیر سایہ گستر جو نہ ہر دہر منیر

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

حشر کے دن عامیان و ادراس وحش و طیر و اسب و جانکاد ادراس

ہم توان ہم نا توان کا دادر اس داخواہ بیکسان کا دادر اس

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دیرہ جان جہان پیران پیر ہر جہاں پیران پیران پیر

ساکن قعر جہان پیران پیر حکمران قدسیان پیران پیر

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

جب سوانیرہ پہوگا آفتاب اور ہر کا خلق پر حق کا عتاب

اپنے لوگوں کو وہی دیکھا جو لب تکبیر و بد کا جس گمراہی کا عتاب

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

نام لیا اوس کے باعد امتیاز دوست جاوید سے ہیں سر فراز

درہ مند و ن کا وہی ہے چارہ ساز ذات اوس کی ہے کریم کا ساز

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

نبدے تکلیف کے آزاد ہو خانہ دل پیش سے آباد ہو

خاطر عملین اوس کی شاد ہو نام کا اوس کا جسے اوراد ہو

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دل سے جو ندوی ہوا اوس کا گاہ کا کیوں نہوے دوست و اللہ کا

پوچھنا کیا اس کے عز و جہاد کا مستفاد ہے کیسے شاہنشاہ کا

کون یعنی غوث الاعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

زیت کو قیاس خدا یا قیاس سرخرو با آبر و کھادام

اوس کے صدقے جس سے ظاہر مام بھیجے ہیں دل سے صلوات سلام

کون معنی فوت ال اعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

دل کا جو مطلب ہر خاطر خواہ ہو زندگی جتنا کہ ہو عز و جاہ ہو
خسروین نعلین کے میرا ہو اوس سو اسکی نہ بھر پر راہ ہو

کون معنی فوت ال اعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ای نسیم منبر شمیم خوش خصال ہے یہی عرفی میرے فرد وال
اوس سے جو ہے بے نظرو بے مثال دستخطوں میں دیکھ کر یہ عرض مال

کون معنی فوت ال اعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

شرح دستخط اسکی ایک حرف قبل دو جان کی جس سے ہو درجہ مل
کون پہتا ہے کہو وہ بان مول ہے وہ اولاد مستکی آل مول

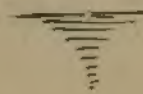
کون معنی فوت ال اعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر

ایک جہاں تسخیر اسکی ہاتھ ہے کچھ عجب اسکی ہاتھ کے ہاتھ ہے
خاتمہ تقدیر اسکی ہاتھ ہے کچھ کرے تحریر اسکی ہاتھ ہے

کون معنی فوت ال اعظم دستگیر

دستگیر ہر دو عالم دستگیر



۵

جن کے سر جگے دروازہ پر شاہوں کا امیروں کا

جلال کچھ ہے شمار اوس جائی ہم جیسے حیر و نکا

ہنیں کچھ حاجت عرض اپنا احوال ان کینہت میں

بزرگ آئینہ ہوتا ہے دل روشن ضمیروں کا

حصول دین دنیا ہے بدولت ایک مرشد کے

زہے طالع کہ جو جھپٹ پر سایہ چار پیروں کا

نظام الدین محمد الدین قطب الدین ناصر الدین

کہ کرنے کو اوٹھا ناماں ہے ان دستگیر و نکا

رضا کیا خوف ہے اب تجھ کو دنیا اور عقبیٰ میں

کہ ہے تو نام ہو اکیسے کیسے بے نظیروں کا

قصت تمام شد

تواریخ

وفات شریف باسم خواجگان چشت

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

۱۳ ربیع الاول ۲۱ رمضان

حضرت خواجہ حسن بکری حضرت خواجہ ابی الفضل علیہ السلام

۱۴ محرم ۲۶ صفر

حضرت خواجہ ابی الفضل فضل حضرت خواجہ ابراہیم ادہم

۱۵ ربیع الاول شریف ۱۱ جماد الاول

حضرت خواجہ سید الدین خلیفہ المشرقی حضرت خواجہ امین الدین ابی ہریرہ

۱۲ شوال ۸ شوال

حضرت خواجہ مناد مولانا نور حضرت خواجہ ابی اسحاق شامی

۱۳ محرم ۱۴ محرم

حضرت خواجہ نام الدین احمد حضرت خواجہ ابی محمد

غره جادی الثانی ۱۵ رجب

حضرت خواجہ نام الدین ابویوسف حضرت خواجہ قطب الدین مودودی

۱۳ رجب غره رجب

حضرت خواجہ مخدوم حاجی محمد فیضی حضرت خواجہ عثمان ہارونی

۱۱ رجب ۵ شوال

حضرت خواجہ معین الدین حبیبی اجیری حضرت خواجہ قطب الدین بختیار

۱۶ رجب ۱۴ رجب الاول

حضرت خواجہ شیخ فرید شکر گنج حضرت خواجہ نظام الدین مہدی

۵ محرم ۱۸ رجب الثانی

حضرت خواجہ نصیر الدین دہلوی حضرت خواجہ کمال الدین عسکری

۱۱ ربیع الثانی ۱۴ ذیقعد

حضرت خواجہ سراج الدین حضرت خواجہ عظیم الدین

۱۱ محرم الاول ۱۶ محرم

حضرت خواجہ شیخ محمود حضرت خواجہ شیخ جمال الدین

۱۲ محرم

۲۰ ذیحجہ

حضرت خواجہ شیخ حسن محمد حضرت خواجہ شیخ مظہر اللہ الشیخ محمد

۱۸ ذیقعد

۱۴ رجب الاول

حضرت خواجہ شیخ یحییٰ مدنی حضرت خواجہ شیخ حکیم اللہ جہا آبادی

۲۴ محرم

۱۴ رجب الثانی

حضرت خواجہ زکریا الدین ازگانی حضرت خواجہ مولانا فخر الدین

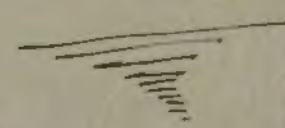
۱۲ ذیقعد

۲۴ جادی الثانی

۹۷۲۵ حضرت خواجہ مولانا قطب الدین عرف پیارے خان صاحب

حضرت خواجہ نور محمد غریب نواز

۲۰ ذیحجہ



کچھ میرزا علی محمد خان

۸۱۱

۸۱۲

۹۷۲۵ / ۳